

## چند ایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز

علی محمد گیتی فروز\*

قدر همت خود استخراج کنند.

زیباییهای مضامین عالی، موسیقی دلنواز و ترکیبهای دلنشین شعر حافظ آنقدر چشمگیر و خیره-کننده است که کمتر به مخاطب اجازه می‌دهد تا در تردستیهای ساحرانه شاعر در ساحت انتخاب کلمات مجال تأمل و توفیق بیابد؛ با این همه، اگر کاوشگری خود را برای مدتی از جذب معنوی میدان مغناطیسی شعر حافظ فارغ گرداند، درخواهد یافت که «شبکه ارتباطی» کلمات در غزل حافظ تا چه اندازه دقیق و نیرومند و زنجیره‌وارگان تا چه میزان به هم پیوسته و استوار است. دقت در انتخاب کلمات چنان زیرکانه و هنرمندانه صورت می‌پذیرد که نه تنها خللی به جانب معنی وارد نمی‌کند بلکه رمز و راز این انتخابهای شگفت‌انگیز و محیرالعقول قرن‌ها از چشم و گوش مخاطب پوشیده می‌ماند و ارزش این کار هنگامی نمایان می‌شود که می‌بینیم بعضی از شاعران و نویسندگان لفاظ و صنعت‌گرا برای دست و پا کردن

چکیده: تاکنون کتابها و مقالات متعددی درباره تشریح زیباییهای شعر حافظ نوشته شده است. در این مقاله، ضمن اشاره به چند ایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز، سابقه کاربرد برخی از ایهامها در شعر بدرچاچی، شاعر صنعت‌گرای قرن هشتم (زنده به سال ۷۴۵ هجری قمری) ارائه شده است.

کلیدواژه: شعر فارسی، حافظ، ایهام، بدرچاچی.

### مقدمه

اینکه شعر خواجه شیراز قرن‌هاست با شوکت و اقتدار بر صدر دیوان ادب تکیه زده است بی‌چیزی نیست. تاکنون کتابها و مقالات بی‌شماری را در تشریح مضامین و تبیین زیباییها و راز و رمزهای غزل‌های آسمانی خواجه نگاشته‌اند، اما گویا لطیفه‌های نهانی اشعار حافظ را نیز همچون «ماجراهای حافظ و معشوقش» پایانی نیست و «این شرح بی‌نهایت» همچنان ادامه خواهد داشت و هنوز هم با گذشت بیش از ششصد سال از عمر حافظ خوانی و حافظ پژوهی، «طالبان لعل» می‌توانند از «کان زیباییهای» شعر حافظ گوهرهای خرد و درشتی به

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز دزفول.

تناسب (تضاد) برقرار است و در دو بیت اخیر با توجه به ارتباط «کوس» و «بام» می‌توان گفت که کلمه «بام» به کوسی که در بام (صبح) بر درگاه سلطان می‌نواختند و به «بامزد» مشهور بوده است (لغت‌نامه) ایهام دارد.

این کلمه در دیوان بدرچاچی نیز با همین معنی ایهامی به کار رفته است.

در این شش ماه چو صبح ای ماه دهل بر بام دهلی زن که هندوستان در افزون گشت و چین افتاد در نقصان

### تنگ

کلمه «تنگ» علاوه بر معنی «مقابل فراخ» به معنی «بار، لنگه بار و عدل» نیز به کار رفته است. مولانا می‌گوید (نقل از لغت‌نامه):

لطف تو خواهم که میناگر شود

این زمان این تنگ هیزم زر شود

در دو بیت زیر خواجه شیراز کلمه «تنگ» را با توجه به این معنی ایهامی به کار برده است:

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود

بار بریست و به گردش نرسیدیم و برفت

(۸۵/۲)

سینه تنگ من و بار غم او هیهات

مرد این بار گران نیست دل مسکنیم

(۳۴۷/۸)

بدرچاچی نیز گفته است:

چو پسته گشت دل شوربخت من بریان

که تنگ شکر او لعل در تار آمد

در بیت فوق «تنگ شکر» به معنی «بار شکر» و استعاره از دهان معشوق است. سعدی در بوستان می‌گوید (لغت‌نامه):

یک ایهام و مراعات نظیر ساده نه تنها از جانب معنی که حتی از وزن و موسیقی و هنجارهای طبیعی کلام نیز چشم‌پوشی می‌کنند.

نگارنده این سطور هنگام تصحیح دیوان بدرچاچی- شاعر نکته‌یاب و ایهام‌پرداز قرن هشتم هجری قمری- با نکات و ایهامهای ظریف فراوانی مواجه شد که از نکته‌سنجی و خیال‌پردازی طبع شاعر حکایت می‌کرد. از آنجا که بسیاری از نکته‌ها، ایهامها و اشاراتی که در این مقاله بدانها پرداخته خواهد شد از رهگذر تصحیح دیوان بدرچاچی به ذهن نگارنده خطور کرده است، در این مقاله، به سنت رعایت امانت و به حکم فضل تقدّم، به اشعار بدرچاچی نیز، که متضمن آن نکته‌ها بوده است، اشاره شده است.

### بام

کلمه «بام» در ابیات زیر موهوم معنی «بامداد و صبح» نیز هست:

شبی که ماه مراد از افق طلوع کند

بود که پرتو نوری به بام ما افتد<sup>۱</sup>

(۱۱۰/۳)

من آن مرغم که هر شام و سحرگاه

ز بام عرش می‌آید صفیرم

(۳۲۴/۹)

ستاره شب هجران نمی‌فشانند نور

به بام قصر برآی و چراغ مه برکن

(۳۸۹/۳)

کوس نو دولتی از بام سعادت بزخم

گر بینم که مه نوسفرم بازآید

(۲۳۲/۷)

کوس ناموس تو از کنگره عرش زبیم

علم عشق تو بر بام سماوات بریم

(۳۶۶/۵)

در سه بیت اول بین شب (شام) و بام ایهام

۱. شماره غزلها و ابیات مطابق دیوان حافظ به تصحیح دکتر خانلری است.

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق  
دریسا دلی بجوی دلیری سرآمدی

(۴۳۰/۸)

در بیت نخست تناسب بین «سرو» با «جوی» مدنظر  
خواجه بوده است؛ چرا که در آینه خیال حافظ سرو بر  
لب جوی می‌بالد:

فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست  
نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است

(۵۷/۶)

بدرچاچی نیز گفته است:  
در آن موضع که دریا خاک بر سر کرد از دستش  
اگر از ما نشان جویی جزیره است این زمان نامش

در برجهاش طارم نه طاق سایه جوی  
بر حوضهاش کوثر فردوس رشک بر

بدر است و مهر آن مه مدح شهی که طبعش  
دریای بیکران است از هر طرف که جویی

ز راوی چنین یاد دارم خبر  
که پیشش فرستاد تنگی شکر

در بیت بدر، کلمه «تنگ» به دهان تنگ معشوق  
نیز ایهام دارد.

جلوه

کلمه «جلوه» علاوه بر معنی «رونق، ضیاء و عرضه»  
در لغت‌نامه به معنی آنچه امروزه «رونما» گفته  
می‌شود نیز آمده است: آنچه عروس را شوی در وقت  
جلوه دهد از کنیز و غیر آن (لغت‌نامه از اقرب‌الموارد)،  
و در ابیات زیر از حافظ و بدرچاچی نیز تعبیر «جلوه  
آرزو کردن عروس» و «جلوه دادن به عروس» ناظر  
به این معنی ایهامی است.  
حافظ:

حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست  
آینه‌ای ندارم از آن آه می‌کشم

(۳۲۹/۸)

بدرچاچی:

تا که عروس نظم را جلوه دهند راویان  
بهرتر از این نیافت کس دان گوشوار را

چین

کلمه «چین» در شعر حافظ بارها کانون ایهام قرار  
گرفته است؛ اما در بیت زیر تردستی حافظ در کاربرد  
دو پهلوی این کلمه که با تلمیح و اشارتی اساطیری-  
عرفانی همراه است، مخاطب را شگفت‌زده می‌کند:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین  
کانجا همیشه باد به دست است دام را

(۷/۳)

در بیت فوق «چین» امر از «چیدن» است اما  
موهم سرزمین چین هم هست که در آن صورت با  
«عنقا» (سیمرغ) مناسبت دارد. در اساطیر آمده است

جو

کلمه «جو» علاوه بر اینکه «امر از جستن» است، در  
شعر حافظ و بدرچاچی بارها با ایهام به معنی «جوی  
آب» به‌کار رفته است:  
حافظ:

ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشم را  
بدین سرچشمه‌اش نشان که خوش آبی روان دارد

(۱۱۶/۵)

سایه طویی و دلجوی حور و لب حوض  
به هوای سر کوی تو برفت از یادم

(۳۱۰/۴)

آن زمان که آسمان چو گان سیمین شد پدید  
گوی زرین بر سر میدان چرخ آورد حال

### حکم

کلمه «حکم»، علاوه بر معنی مشهور «فرمان»، اصطلاح  
نجومی نیز هست: «هر یک از اثرهای کواکب بر طبق  
اصول احکامیان از منجمین» (نعت‌نامه).

حافظ:

گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین  
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

(۳۴۲/۶)

بدرچاچی:

کتاب زیچ<sup>۲</sup> شاهی را که از تو معتبر نبود  
چو تقویم کهن منسوخ باد آیات احکامش

### خبر

کلمه «خبر»، علاوه بر معنی مشهور، اصطلاح «نحو»  
نیز هست. در ابیات زیر، با توجه به کلمات «حال»  
و «وصف» (صفت، نعت)، می‌توان «خبر» را موهوم  
معنی نحوی آن تصور کرد.

حافظ:

حال دل با تو گفتم هوس است  
خبر دل شغفتم هوس است

(۴۳/۱)

بعد از این روی من و آینه وصف جمال  
که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

(۱۷۸/۴)

ای بیک راستان خبر سرو ما بگوی  
احوال گل به بلبل دستان سرا بگوی

(۴۰۷/۱)

۲. زیچ کتابی است که منجمان احوال و حرکات افلاک و کواکب را از آن معلوم کنند (نعت‌نامه).

که سیمرخ ابتدا بر سرزمین چین جلوه‌گر شده است.  
عطار (۱۳۸۳: ۲۶۵) در منطق‌الطیر می‌گوید:

ابتدای کار سیمرخ ای عجب  
جلوه‌گر بگذشت بر چین نیمشب  
در میان چین فتاد از وی پری  
لاجرم پرشور شد هر کشوری  
آن پر اکنون در نگارستان چینست  
اطلبوا العلم ولو بالصین ازینست

### حال

کلمه «حال» علاوه بر معانی «مزاج، کیفیت،  
سرگذشت و شور و وجد» معنی نامأنوس و کم‌کاربرد  
دیگری نیز دارد:

«دو میل که بر دو طرف میدان بنهند تا گوی از  
آن بگذرانند». مولوی گوید (نعت‌نامه):

شاد باش ای مقبل فرخنده حال  
گوی معنی را همی بر سوی حال

کاربرد دو پهلوی این کلمه در شعر بدرچاچی و  
با ظرافت و مهارت غیرقابل قیاس در شعر حافظ،  
چندین بار مشاهده می‌شود:  
حافظ:

ای که مه برکشی از عنبر سارا چو گان  
مضطرب حال مگردان من سرگردان را

(۹/۴)

گفتم از گوی فلک صورت جالی پرسم  
گفت آن می‌کشم اندر خم چو گان که مپرس

(۲۶۶/۷)

بدرچاچی:

تا به شام از مدد جنبش چارم ایوان  
گوی زر بر سر میدان افق آرد حال  
هر دل که یکی گو شد میدان شریعت را  
در حال شود ایمن از ضربت نه چو گان

در شعر بدر این ایهام با صراحت بیشتری به کار

بدرچاچی:

رفته است:

عروس زهره در ایوان برکشید چرخ

خیال نسخه جاه تو می‌کند تحریر

در زمن عدل تو زید که زد عمرو را

نیست بجز مبتدا هیچ کسی را خیر

بر آستین لوابیت به سوزن خورشید

خیال نقش بقا را فلک کند تحریر

آلم ندیده ز لطفت زبان به استفهام

کزان الم خبری نیست مبتدا را هم

ناکشیده سر چو سوزن از دل آزاری خلق

نقش تحریر جلالش کی درآید در خیال؟

خیال

این کلمه، علاوه بر معنی مشهور «گمان و پندار»، از

مصطلحات علم موسیقی هم هست. اما معنای

موسیقایی آن از فرهنگهای عمومی (نفت‌نامه دهخدا،

فرهنگ فارسی معین) و فرهنگهای اختصاصی (نظیر

فرهنگ اصطلاحات موسیقی از مهدی ستایشگر و...) فوت

شده است (میرزاخان، ۱۳۵۴: ۳۵۳). از آنجا که

نگارنده این سطور در نظر دارد در جای دیگر و با

تفصیل بیشتر درباره این اصطلاح مطالبی جمع‌آوری

و ارائه کند، در اینجا صرفاً بعضی از ابیات حافظ و

بدرچاچی که در آنها این کلمه با ایهام به معنای

موسیقایی آن به کار رفته است ذکر می‌شود:

در خور

در خور به معنی «سزاوار و شایسته» است اما در

ابیات زیر کلمه «خور» موهم معنی «خورشید» هم

هست:

حافظ:

یا بسماً یحاکمی درجاً من اللالی

یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی

(۴۵۳/۱)

بدرچاچی:

آسمان شرع و ملت، آفتاب ملک و دین

آنکه مر تخت خلافت را جمالش در خور است

حافظ:

در بر بره ای صنم آهوی زر چرا خوراست

جام طلب که بدر را پنج هلال در خور است

افسوس که شد دلبر و در دیده گریان

تحریر<sup>۳</sup> خیال خط او نقش<sup>۴</sup> بر آب است

(۳۱/۳)

ای لب می و تش تو ساغر جان را لایق

وی شب سرکش تو گوش مه را درخور

می‌رفت خیال تو ز چشم من و می‌گفت

هیئات از این گوشه<sup>۵</sup> که معمور نمانده است

(۳۹/۴)

هر دم از روی تو نقشی زندم راه<sup>۶</sup> خیال

با که گویم که در این پرده<sup>۷</sup> چه‌ها می‌بینم

(۳۴۹/۵)

۳. تحریر: پیچیدگی در آواز، غلت دادن آواز.

۴. نقش: تصنیف، قسم نهم از اقسام چهارده‌گانه تصانیف مربوط به موسیقی قدیم.

۵. گوشه: قسمتی از یک دستگاه موسیقی.

۶. راه: نغمه، مقام، پرده.

۷. پرده: دستان، نوا.

### ده روزه مهرگردون

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون  
نیکی به جای یازان فرصت شمار یارا

(۵/۳)

بدرچاچی:

زاغ لولی بیچ صدر سیمین در بر  
در نوا کرده سراپرده زربفت خزان

### زلف را به دست باد دادن

تعبیر کنایی «زلف را به دست باد دادن» به معنی  
«زلف را در معرض باد قرار دادن» است که علاوه بر  
معنی مذکور دارای معنی ایهامی بسیار ظریفی است  
که به علت مهارت حافظ در کاربرد آن تا کنون مورد  
توجه واقع نشده است.

برای ورود به بحث، شایسته است بیت زیر از  
حافظ را یکبار دیگر بخوانیم و در پرسش و  
پاسخهایی که مطرح می شود تأمل کنیم:

شکنج زلف پریشان به دست باد مده  
مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش

(۲۶۸/۲)

هنگام مطالعه این بیت حافظ، همیشه به خود  
می گفتم حتماً در انتخاب کلمه «ده» نکته ای نهفته  
است و گرنه اگر به جای «ده روزه»، «شش روزه»  
می گفت، علاوه بر افاده معنی قلت، به آفرینش  
آسمانها و زمین در «شش روز» هم تلمیحی داشت؛  
تا اینکه مواجهه با این آیه شریفه راز این انتخاب  
دقیق را آشکار کرد: *يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا* آنها  
از هول و هراس آن روز با یکدیگر آهسته زیر لب گویند  
ای افسوس ده روزی بیش «در دنیا» درنگ نکردید (طه،  
۱۰۳).

### زاغ

زاغ، علاوه بر معنی مشهور (نام پرنده)، نام قولی از  
موسیقی هم هست. امیر خسرو دهلوی گوید  
(لغت نامه):

پرش  
چرا اگر معشوق زلفش را به دست باد بدهد خاطر  
عشاق پریشان می شود؟

به پرسش فوق معمولاً به دو گونه پاسخ داده  
می شود:

۱. منزل و مأوای دل عاشق شکنج گیسوی معشوق  
است و چون باد در گیسوی معشوق بوزد، دل عاشق  
به رنج و تاب می افتد:

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج  
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

(۱۰۷/۸)

که به صریر آمده چون مرغ باغ  
نغمه بلبل زده از قول زاغ

این کلمه در شعر حافظ دوبار به همراه  
«همایون»<sup>۸</sup> آمده است که آن هم از مصطلحات  
موسیقی است:  
حافظ:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او  
زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

(۲۱۳/۴)

برو ای طایر میمون همایون آثار  
پیش عنقا<sup>۹</sup> سخن زاغ و زغن باز رسان

(۳۷۸/۵)

۸. همایون: نام شعبه ای است از مقام بزرگ؛ مراجعه کنید به رساله  
موسیقی، تألیف عبدالرحمان بن سیف الدین غزنوی (ثابت زاده، ۱۳۸۱:  
۱۲۷).  
۹. عنقا: آهنگی است از موسیقی؛ همچنین نام سازی است که گردنی دراز  
دارد.

حافظ، به اقتضای «غیرت عاشقی»، هر چیز حتی باد را «رقیب» خود تصور می‌کند و از اینکه زلف معشوقه‌اش در دست باد قرار بگیرد مکرر و آزرده خاطر می‌شود. این تصویر و تصور علاوه بر بیت آغازین این مدخل (شکنج زلف ...)، در ابیات زیر نیز مشاهده می‌شود:

تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست  
دل سودا زده از غصه دونیم افتادست

(۳۸/۱)

زلفش کشید باد صبا چرخ سفله بین  
کانجا مجال باد وزانم نمی‌دهد

(۲۲۳/۴)

زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب  
این چنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه؟

(۴۱۲/۲)

### زهی

این تعبیر در شعر حافظ و بدرچاچی در چندین جا، علاوه بر اینکه «ادات تحسین» است، موهوم معنی «زه کمان» نیز هست:

حافظ:

طالع اگر مسدد دهد دامنش آورم به کف  
گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

(۲۹۰/۱)

زهی خیال که منشور عشقبازی من  
از آن کمانج ابرو رسد به طغرای

(۴۸۲/۴)

در بیت نخست بین کلمات «زه» و «کشیدن» و در بیت دوم بین کلمات «زه» و «کمانچه» ایهام تناسب برقرار است. پیش از حافظ، بدرچاچی این کلمه را این‌گونه کانون ایهام قرار داده است:

صبا در آن سر زلف ار دل مرا بینی  
ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

(۱۱۸/۵)

تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او  
زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

(۱۸۷/۴)

به ادب ناهه گشایی کن از آن زلف سیاه  
جای دلهای عزیزست به هم برمنزش

(۲۷۵/۴)

۲. وقتی که باد گیسوی معشوق را آشفته می‌کند، بر حسن معشوق افزوده می‌شود و هر چه بر حسن معشوق افزوده شود، آتش عشق عاشق نیز تیزتر می‌شود:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست  
بیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست

(۲۲/۱)

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم  
ناز بنیاد منه تا نبری بنیادم

(۳۰۹/۱)

اما پاسخ دیگری که می‌توان به این سؤال داد در تعبیر کنایی «زلف را به دست کسی دادن»، به معنی رام آن کس بودن و در اختیار او قرار گرفتن نهفته است. (دست در زلف کسی زدن: او را به سوی خود کشیدن) (لغت‌نامه).

حافظ که سر زلف بتان دستکشش بسود  
بس طرفه حریفیست کش اکنون به سر افتاد

(۱۰۶/۸)

بخت حافظ گر از این دست مدد خواهد کرد  
زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود

(۲۰۱/۷)

آن دو سلطان ملائک وش و هاروت قدر  
گویی در سایه خورشید پری دارانند

زهی ترک کمان ابرو که چشمت راست پیوسته  
سنانها گردد بر گردد دو لولی طفل بازیگر

### سراچه

سراچه در لغت به معنی «خانه کوچک» و کنایه از  
دنیاست اما در لغت‌نامه به نقل از آندراج به معنی  
«نام ساز» هم آمده است. به نظر می‌رسد که حافظ در  
بیت زیر این کلمه را با ایهام به معنای موسیقایی آن  
به کار برده باشد:

در این مقام<sup>۱۱</sup> مجازی بجز پیاله مگیر  
در این سراچه بازیچه غیر عشق مبار

(۲۵۴/۷)

پیش از حافظ، خاقانی و بدرچاچی نیز این کلمه  
را با توجه به معنی موسیقایی در کنار مصطلحات  
موسیقی به کار برده‌اند:

خاقانی (لغت‌نامه):

آنجا روم که داشتم از ابتدا مقام  
بگذارم این سراچه فانی و بگذرم

بدرچاچی:

به چنگ طرّ او دل چنان مقید شد  
که از سراچه دل ناله‌های زار<sup>۱۲</sup> آمد

### شاخ

«شاخ»، علاوه بر معنی «شاخه» در فرهنگها به معنی  
«پیمان شراب» ضبط شده است. شمس طبسی  
می‌گوید (لغت‌نامه):

تیر بین در جولان از سپرتیغ کشان  
خه زهی تیر کز او گوشه‌نشین است کمان

### سایه

واژه سایه، علاوه بر معنی مشهور «ظل»، معانی بعید و  
دور از ذهن دیگری نیز دارد. از جمله: «جن و نام  
یک دیو». به همین مناسبت، شخص جن‌زده را  
سایه‌دار می‌خواندند (لغت‌نامه).

نیز این کلمه به معنی «آسایش» و «آرام و  
سکون» می‌آمده است، مقابل «شیب» که به معنی  
«جنبش و حرکت» بوده است (لغت‌نامه، یادداشت  
مؤلف).

منجیک گفته است (نقل از لغت‌نامه):

به گاه سایه بر او بر تدرو خایه نهد  
به گاه شیب بدرکد کمند رستم زال

با توجه به معانی مذکور به نظر می‌رسد که حافظ  
در بیت زیر تناسب بین سایه و قرار (آسایش) و  
تناسب بین سایه (جن) با شیدا (دیوانه) را مدّ نظر  
داشته باشد:

ظلّ معدود خم زلف توام بر سر باد  
کاندر این سایه قرار دل شیدا باشد

(۱۵۳/۶)

صراحت کاربرد ایهام‌انگیز «سایه» در شعر

بدرچاچی در ابیات زیر نمایان است:

به بوی مجمر لاله دل مرغ پری‌خوان را  
دهد از سبزه آرامی سمن‌کو سایه‌دار افتاد  
شب سایه‌دار بود به بوی خلاص او  
نغمه‌سرا<sup>۱۰</sup> است مرغ سحر بر دف زرش

۱۰. در کاشف‌الاسرار (رامپوری، ۱۹۸۶: ۱۹۹) راجع به ارتباط  
«نغمه‌سرای» و «جن‌زدگی» آمده است: معمول است که چون بر کسی  
آسیب‌پری باشد، پیش او نغمه‌سرای کنند. چون پری بر سرش حاضر  
گردد نجات او سؤال کنند.

۱۱. مقام: در اصطلاح موسیقی، پرده و راه را گویند.

۱۲. زار: به معنی نالان است و مجازاً به معنی آهنگ زیر هم آمده است  
(لغت‌نامه).



شاخ گران زن مزین بیش دم این جهان  
خون قدح خور مخور بیش غم آن سرای

شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان  
که مهتابی دل‌افروز است و طُرف لاله‌زاری خوش

(۲۸۳/۵)

ظاهراً در بیت زیر، حافظ این کلمه را با توجه به  
همین معنی ایهامی مورد استفاده قرار داده است:

پیش از حافظ، بدرچاچی، چندین بار این کلمه  
را کانون ایهام قرار داده است:

من همان ساعت که از می خواستم شد توبه‌کار  
گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود

کمند زلف تو با آفتاب با وجه است  
خط سیاه تو با طرف ماه بامعناست

(۲۱۲/۲)

در شعر بدرچاچی این ایهام تناسب با صراحت  
بیشتری دیده می‌شود:

از زلف بتان کم شو آشفته که می‌دارند  
سر زیر دو هندو را از طرف مه آویزان

ز سبزه‌زار فلک چون دمید لاله زرد  
که را بود ز گل سرخ و شاخ باده گزیر<sup>۱۳</sup>

گر سنبل مرغولت بر لاله تر افتد  
از غالیه زنجیری بر طرف قمر افتد

#### شفا

شفا، که در تداول فارسی‌زبانان بیشتر به صورت  
«شَفَا» تلفظ می‌شود، علاوه بر معنی «تندرستی»، به  
معنی «کناره و لب» هم آمده است (شَفَا جُرُف: کنار  
آبگیر). خاقانی می‌گوید (نقل از لغت‌نامه):

#### عارض

«عارض» علاوه بر معنی مشهور «روی و رخسار»، به  
معنی «ابر» و «باران» نیز آمده است. مولانا می‌گوید  
(نقل از لغت‌نامه):

رو کاین شفا شفاجر ف است از سبق مرا  
آن را شفا مخوان که شفایی است بس عظیم

تا هلاک قوم نوح و قوم هود  
عارض رحمت به جان ما نمود

گویا حافظ در بیت زیر ایهام تناسب (ترجمه)  
بین «شفا» و «لب» را مدنظر داشته است:

ظاهراً حافظ در چندین بیت این کلمه را با توجه به  
معنی ایهامی «ابر» و «باران» استعمال کرده است:

دل ما را که ز مار سر زلف تو بخت  
از لب خود به شفاخانه تریاک انداز

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو  
به هواداری آن عارض و قامت برخاست

(۲۵۸/۵)

(۲۸/۴)

#### طُرف

«طُرف»، علاوه بر معنی «گوشه و کنار» مصطلح علم  
نجوم نیز هست: «منزلی است از منازل ماه...»  
(لغت‌نامه)، در شعر زیر از حافظ بین «ماه» (مهتاب) و  
«طُرف» ایهام تناسب برقرار است.

تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گسرم رو  
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است

(۳۰/۵)

۱۳. شاید حافظ در غزل مشهور خود که با این مطلع آغاز می‌شود:  
نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر  
(غزل ۲۵)، به قصیده بدرچاچی با مطلع:  
چو سبز خوان فلک زر نهان کند در قیر میان لای سیه رود چو کاسه شیر  
نظر داشته باشد.

خوی کرده می خرامد و بر عارض سمن  
از شسرم روی او عرق از ژاله می رود  
(۲۱۸۷)

از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی  
چون قطره های شبنم بر برگ گل چکیده  
(۴۱۵/۲)

زینهار از آب آن عارض که شیران را از آن  
تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی  
(۴۲۵/۷)

پیش از حافظ بدرچاچی نیز به کاربرد دوبهلوی  
این کلمه توجه داشته است:

وقت سخا برفشانند بحر کف او دژر  
پر عرق سرد شد عارض ابر از حیا

شهنشاهی که در رفعت به بزم سلطنت گشته  
محیط چرخ را حاوی حباب عارض جامش

در بیت اخیر بین محیط (دریا)، حباب و عارض  
(ابر، باران) ایهام تناسب برقرار است.

عمرش دراز باد

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا  
تفقیدی نکند طوطی شکرخا را

(۴/۲)

عبارت «که عمرش دراز باد» جمله دعائیه ای  
است در حق شکر فروش؛ اما ظاهراً حافظ نیم نگاهی  
به «عمر دراز طوطی» هم داشته است؛ می دانیم که  
طوطی از پرندگانی است که به «طویل العمر» بودن  
شهرت دارد و از این رهگذر است که عطار در  
منطق الطیر طوطی را «خضرموغان» می خواند و او را  
سمبل کسانی قرار می دهد که آرزوی زندگی جاودان  
دارند. (البته به معنی کلمه خضر(سبز) و پره های سبز

طوطی هم باید توجه داشت):

خضر مرغانم از آنم سبز پوش  
بو که دانم کردن آب خضر نوش  
من نیارم در بر سیمرغ تاب  
بس که از چشم خضرم یک آب

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۸)

کار

این کلمه، علاوه بر معنی مشهور «عمل»، امر از  
«کاشتن» نیز هست و در اشعار زیر خواجه شیراز به  
هر دو معنی مذکور این کلمه توجه داشته است:

من اگر نیکم و گرد تو برو خود را کوش  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

(۷۸/۲)

من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار  
گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود

(۲۱۲/۲)

ایهام شنیداری

بادام

در شعر زیر از حافظ بین کلمه «دام» در «بادام» و  
«قفس» ایهام شنیداری (ایهام تبادر) برقرار است:

واله و شیدا است دایم همچو بلبل در قفس  
طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست

(۶۳/۲)

در شعر بدرچاچی نیز آمده است:

در آفتاب، آهوی بادام مست تو  
گر تیغ نیست، تیر چرا در نیام شد  
زهی دو آهوی صیاد مست تو بادام  
کشیده زلف سیاه تو ماه را در دام

خروش

«خروش» در بیت زیر کلمه «خروس» را به ذهن  
متبادر می کند که با «عرش» تناسب دارد:

وقت صبح از عرش می آمد خروشی عقل گفت  
قدسیان گوئی که شعر حافظ از بر می کنند  
(۱۹۴/۱۰)

قدما معتقد بودند که خروسی در عرش است که  
خروسان زمین آوازخوانی خود را با آواز او تنظیم  
می کنند؛ نظامی می گوید (معدن کن، ۱۳۷۸: ۱۶۴):

شنیدم که بالای این سبز فرش  
خروسی سپید است در زیر عرش  
چو او بر زند طبل خود را دوال  
خروسان دیگر بکوبند بال

البته لغویون معتقدند که «خروش» و «خروس»  
از یک ریشه اند، «واژه خروس از ریشه XRAOS به  
معنی خروشیدن و غریب برآوردن و خروشان و مویان  
مشتق شده است» (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۳۳۹) که در این  
صورت معنی ایهامی مذکور تقویت می شود.

#### راست

در بیت زیر کلمه «راست» مرکب از «را + است»  
می باشد. اما از کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه واژه  
«راست» شنیده می شود که با «زه» (زه کمان) در  
«زهی» ایهام شنیداری می سازد.

زهی همت که حافظ راست کز دنی و از عقبی  
نیامد هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت  
(۹۴/۷)

چرا که «راست کردن کمان به زه» به معنی «تیر  
در کمان بستن» آمده است.

سعدی گفته است (نقل از لغت نامه):  
کمان کیانی به زه راست کرد  
به یک دم وجودش عدم خواست کرد

#### عمر

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار  
که در کمینگی عمر است مکر عالم پیر

در بیت فوق بین «تمتع» و «عمر» ایهام شنیداری  
بسیار ظریفی برقرار است؛ هنگام قرائت تعبیر «عمر  
است» کلمه «عمره» شنیده می شود که با «تمتع» (حج  
تمتع، حج عمره) مناسبت دارد، (مصرع اول این بیت  
مطابق چاپ علامه قزوینی و دکتر غنی است؛ این مصرع  
در چاپ دکتر خانلری به این صورت آمده است: «وصال  
روی جوانان غنیمی دانید» که فاقد ایهام شنیداری مذکور  
است). پیش از حافظ بدرچاچی نیز این کلمه را  
کانون ایهام قرار داده است:

برآستان تو یک حج مثال صد عمر است  
که آستان تو آمد چو پیشگاه حرم

#### منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای؛  
بدرچاچی، دیوان بدرچاچی، این دیوان با مقابله نسخ خطی توسط نگارنده  
تصحیح شده که در آینده نزدیک در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد  
گرفت؛  
ثابت زاده، منصوره (۱۳۸۱)، سه رساله موسیقی قدیم ایران، انجمن آثار و  
مفاخر فرهنگی؛  
حافظ (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، تصحیح و توضیح دکتر پرویز ناتل خانلری،  
خوارزمی؛  
خاقانی (۱۳۷۷)، دیوان خاقانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، زواری؛  
رامپوری، غیاث‌الدین (۱۹۸۶)، کاشف الاسرار (شرح قصاید بدر چاچی)،  
نول کشور؛  
عبداللهی، منیژه (۱۳۸۱)، فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی؛  
عطارد نیشابوری (۱۳۸۳)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر  
محمد رضا شفیمی کدکنی، انتشارات سخن؛  
لغت نامه دهخدا (۱۳۷۲)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید؛  
معدن کن، معصومه (۱۳۷۸)، بزم دیرینه عروس، مرکز نشر دانشگاهی؛  
میرزا خان بن فخرالدین محمد (۱۳۵۴)، تحفه الهند، تصحیح و تحشیه دکتر  
نورالحسن انصاری، بنیاد فرهنگ ایران. ■